

سرشت و سرنوشت انسان از دیدگاه علامه طباطبائی

محمدحسین بیات*

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۹)

چکیده

شناخت سرشت و فطرت انسانی یکی از مباحث بسیار اساسی قرآن مجید، سنت مأثور، عرفان و فلسفه اسلامی است. با توجه به شناخت فطرت، حقیقت و ماهیت انسان از دیگر انواع حیوانات متمایز می‌گردد. نویسنده مقاله، در این جستار کوشیده تا ماهیت «سرشت» انسان و چگونگی «سرنوشت» آدمی را از دیدگاه علامه طباطبائی ارائه نماید. علامه در آثار گوناگون خویش، به ویژه در تفسیر *المیزان*، در باب سرشت و سرنوشت انسانی مباحث ژرفی دارد. به طور کلی، از نظر علامه، شناخت سرشت و فطرت انسان موجب شناخت سرنوشت وی می‌گردد، چون آدمی موجودی است که از حیث نوع خلقت، نامتناهی ظلی و در عین حال، دین‌گراست. بدیهی است که چنین موجودی، انتخاب‌گر و مختار است که خود سرنوشت خویش را رقم می‌زند و کمال مطلوب خود را در گزینش دین می‌یابد؛ به بیان دیگر، انتخاب‌گری و دین‌گرایی انسان، لازمه نوع خلقت و سرشت اوست و کمال نهایی وی در پیروی از دستورهای دین است.

واژگان کلیدی: انسان، سرشت، سرنوشت، شناخت فطرت، شناخت دین.

* E-mail: dr_bayat63@yahoo.com

مقدمه

شناخت سرشت و فطرت و به دنبال آن، شناخت سرنوشت انسان پیوسته ذهن علمای اسلامی را به خود مشغول داشته‌است و با توجه به قرائت‌های گوناگون از آیات و روایات، دیدگاه‌های متفاوتی در این باب پدید آمده‌است. این موضوع یکی از برجسته‌ترین مباحث کلامی فرقه‌های معتزله، اشاعره و شیعه است که با توجه به خوانش‌ها و فهم‌های گونه‌گون دانشمندان این فرقه‌ها از ظواهر کتاب و سنت، دیدگاه‌های گونه‌گون کلامی حاصل آمد. این مسئله، علاوه بر کتب کلامی، در کتاب‌های تفسیری شیعه و سنی به وضوح به چشم می‌خورد که تفسیرهای تبیان شیخ طوسی، مجمع‌البیان طبرسی، کشف‌زمخشری، تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر المیزان علامه طباطبائی نمونه‌های بارزی از آنهاست.

در این میان، علامه طباطبائی از جمله مفسران بزرگی است که با توجه به سعه معلومات فلسفی، عرفانی و تفسیری خویش، در این باب نیز بسان سایر مباحث مهم تفسیری، نوآوری‌های مخصوص خود را دارد. وی با تمسک به آیه ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾ (الروم/۳۰)، با شیوه تفسیری قرآن به قرآن بدین نتیجه رسیده‌است که طبق این آیه و دیگر آیات مشابه آن، حقیقت و ماهیت انسان به گونه‌ای آفریده شده‌است که فطرت و سرشت او، سرنوشت وی را به دنبال دارد؛ به بیان دیگر، نوع خلقت انسان به گونه‌ای است که سرنوشت خویش را خود رقم می‌زند، چون انسان به نحو نامتناهی ظلی آفریده شده که مختار و انتخاب‌گر بالذات است. از سوی دیگر، خودشناسی فطری او عین خداشناسی و به دنبال آن، گرایش به دین‌مداری است؛ به عبارت دیگر، انسان، مختار بالذات است و کمال غایی خود را در دنبال کردن قوانین دین به دست می‌آورد. البته با توجه به ابعاد وجودی نامتناهی انسانی، تبعیت از هواهای نفسانی نیز برای آدمی میسر است، گرچه مطابق ندای سرشت و فطرت او نیست. در کل، در این جستار به اختصار دیدگاه ویژه این مفسر و فیلسوف بزرگ در باب سرشت و سرنوشت انسان، در بندهای زیرین به رشته تحریر کشیده شده‌است:

الف) بیان دیدگاه‌های مختلف پیرامون مفهوم‌شناسی فطرت، سرشت انسانی و حقیقت دین.
 ب) واکاوی دیدگاه علامه طباطبائی در باب سرشت و سرنوشت انسان.
 ج) نتیجه‌گیری.

۱- مفهوم‌شناسی فطرت و سرشت

«فطرت» بر وزن «فعلت» از ریشه «فطر»، مصدر با هیئت نوع به معنی نوع آفرینش و خلقت است. این ماده با سایر مشتقات خود حدود بیست بار در قرآن مجید آمده است. در پنج آیه به صورت‌های «فطور»، «انفطار» و «تفطر» آمده که معانی نزدیک به یکدیگر دارند و به معنی شکاف و شکافته شدن هستند. در پانزده آیه نیز به صورت‌های «فطر»، «فاطر» و «فطرت» آمده است. معانی این وزن نیز نزدیک به هم هستند که به معنی «آفرینش» و «خلقت» است. کلمه «فطرت» تنها یک بار در آیه ۳۰ سوره روم به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الروم / ۳۰). صاحب قاموس می‌گوید: «اصل "فطر"، شکافتن است. در بسیاری از آیات، فطر به معنی آفریدن و فاطر به معنی آفریننده آمده است؛ مثل ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (الأنعام / ۷۹) و ﴿قُلْ أَعْمَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَإِنِّي فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (الأنعام / ۱۴). همچنین، ممکن است فطر به معنی ابداع و ایجاد ابتکاری باشد» (قرشی، ۱۳۸۱: ذیل واژه «فطر»).

راغب اصفهانی می‌گوید: «الفطرة من فطرت العجين: فطرت از فطرت العجين به معنی خمیر ساختن برای نان پختن است. پس فطرت انسان، یعنی سرشت و خمیره او. بنابراین، فطرة الله هو ايجاد و ابداعه على هيئته، قال تعالى: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...﴾ (الروم / ۳۰). خداوند در این آیه اشارت دارد به نوع خلقت انسان که در سرشت و خمیره او خداشناسی را به ودیعه گذاشته است. خداوند در آیه ﴿وَلَيِّنْ سَائِتَهُمْ مِّنْ خَلْقِهِمْ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ (الزخرف / ۸۷). بدین نکته اشاره فرموده است» (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰: ذیل واژه «فطر»).

آیت‌الله شاه‌آبادی می‌فرماید:

«فطرت بر وزن فعله از ماده فطر به معنی کیفیت ایجاد و خلقت است؛ بسان جلسه‌ای که نشانگر هیئت جلوس و قبله‌ای که بیانگر کیفیت قرار گرفتن مقابل کعبه است. خلقت و نوع آفرینش ما به دست قدرت الهی، همان فطرت ماست که مساوق با نوع هستی و وجود ما می‌باشد: کیفیت ایجاد الحق المساوق لهویتنا، هی فطرتنا و صفاتنا للآزمة لوجودنا» (شاه‌آبادی، ۱۳۶۰: ۴).

آنگاه در ادامه سخن می‌فرماید: «خداوند متعال در آیه فطرت (الروم/۳۰) به اصول ششگانه کمالات انسانی اشارت دارد که برخی از آن‌ها به قرار زیر است: خداشناسی، وجه‌شناسی، دین‌شناسی، اقامه وجه به سمت دین، حنیف بودن فطری» (همان). سپس می‌گوید:

«واژه فطرت، در آیه ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (الروم/۳۰)، منصوب است و منصوب بودنش به واسطه فعل مقدر از باب اغراء است؛ گویی خداوند فرموده: «إِلْزِمَ فِطْرَةَ اللَّهِ» که مفاد آن، واجب بودن التزام به ندای فطرت برای کشف کمالات فطری انسانی است که خداوند در سرشت آدمی به ودیعه گذاشته است. همچنین، اینکه خداوند در آیه فطرت می‌فرماید: ﴿فَطَوَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ بیانگر آن است که صفات کمالی فوق، ذاتی آدمی است و مجعول به جعل بسیط است که به قول فلاسفه: «الذاتی لا یختلف و لا یتخلف». با توجه بدین نکته خداوند می‌فرماید: ﴿فَطَوَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ و نفرمود: ﴿فَطَرَ النَّاسَ مَعَهَا﴾. از این آیه معلوم می‌شود که کتاب فطرت و ذات انسان، مطابق کتاب ذات حق تعالی نگاشته آمده است که نامتناهی ظلی است و نشانگر لایتناهای ذاتی است. با توجه بدین نکته در حدیث قدسی فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». بنابراین، انسان در سرشت و فطرت خویش معصوم آفریده شده است و شناخت فطرت، مساوق با شناخت حق تعالی است و شناخت خداوند ملازم با شناخت دین خداست. با توجه بدین نکته است که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾، که مشاراً الیه «ذَلِكَ»، انسان مفسور به کمالات ذاتی است که شناخت آن ملازم با شناخت دین است، بلکه فطرت، عین دین قیّم است» (همان: ۵-۶).

علامه طباطبائی می فرماید:

«فطرت، مصدر نوع به معنی نوع خلقت و آفرینش است. کلمه فطرت در آیه ﴿فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (الروم/۳۰)، بیانگر نوع خلقت و جعل سرشت ماهیت انسان است. طبق این آیه، خداوند مَنان ماهیت انسان را به گونه‌ای قرار داد که با عمل مطابق ندای فطرت، به کمال غایی خود دست یابد. شایان ذکر آنکه خداوند رحمان برای هر یک از انواع موجودات در نشئه دنیا فطرتی ویژه قرار داده که با حرکت مطابق آن به کمال غایی و مطلوب خود دست خواهد یافت؛ آیه ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه/۵۰) نیز بدین مطلب تصریح دارد» (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱۶: ۱۷۹).

بخشی از سخنان علامه در این باب چنین است: «الفطرة بناء نوع من الفطر بمعنی الإيجاد و قد هُدى كل نوع من انواع الخليقة إلى سعادته بفطرته و نوع خلقته و الإنسان مفطور بفطرة تهدية إلى تتميم نواقصه و تهتف له بما ينفعه و يضره، قال تعالى: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (الشمس/۸)» (همان).

۲- مفهوم شناسی دین

این واژه به قولی ریشه فارسی دارد و در *اوستا*، به ویژه در *گات‌ها* بارها آمده است. دین به صورت «دینا» در *اوستا* به معنی کیش، خصایص روحی و وجدان به کار رفته است. واژه دین در عربی از زبان‌های سامی و از ریشه دنو (Denou) یا دینو (Dinu) به معنی قانون و حق داوری است. علمای فقه اللغه اسلامی برای دین معانی گونه‌گون برشمرده‌اند که اساس آن‌ها را در سه معنی توان گرد آورد: ۱- از اصل آرامی عبری به معنی حساب. ۲- از زبان عربی خالص به معنی عادت و رسم. ۳- سوم به معنی دیانت. دین در امر اخیر، در میان عرب جاهلی به کار رفته است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه «دین»).

علامه طباطبائی در این باب می گوید: «دین عبارت از یک سلسله دستوره‌های عملی است که پیامبران از جانب خداوند برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. انجام این دستوره‌های

عملی سبب سعادت و نیک‌بختی آدمی در دو جهان است» (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۳۱). وی در ادامه می‌گوید: «شایان توجه آنکه عقاید دینی بسان نیروی مخفی در نهاد بشر جای دارد و در همه حال او را همراهی می‌نماید و به سوی فضایل و کمالات مطلوب سوق می‌دهد و از انجام رذایل باز می‌دارد» (همان: ۳۲).

آیت‌الله شاه‌آبادی می‌فرماید:

«دین، عبارت از التزام به حقایقی است که به واسطه پیامبران از جانب خداوند به عنوان شریعت اخذ شده‌است و برای سعادت انسان در این نشئه ارائه گردیده‌است. التزام به دین بسان التزام به دین است. اگر کسی دینی به ذمه داشته باشد، باید ملتزم به ادای آن باشد. بنابراین، انسان برای نیل به سعادت مطلوب، باید این حقایق را بشناسد و ملتزم به عمل طبق آن‌ها باشد. شایان ذکر آنکه همه این امور را خداوند در فطرت و سرشت آدمی جعل کرده، دین‌خواهی را همراه هویت وی قرار داده‌است» (شاه‌آبادی، ۱۳۶۰: ۲۸).

وی در ادامه می‌گوید:

«جمع ادیان آسمانی که در کتب و صحایف انبیاء بیان شده، در حقیقت، شرح کتاب تکوینی فطرت انسان است. پیامبران شارحان کتاب ذات ما هستند. قرآن مجید که جامع جمیع ادیان است، بیانگر همین حقیقت است که آیه ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ...﴾ (آل عمران/ ۸۳) و آیه ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (آل عمران/ ۸۵) بدین نکته تصریح دارند و بیانگر استكمال انسان هم هستند؛ به بیان دیگر، کمال مطلوب انسانی در نشئه دنیا و آخرت با پیروی از دین فطری است و حرکت خلاف فطرت، عین خسارت و زیانباری است» (همان: ۳۰).

۳- دیدگاه علامه طباطبائی در باب سرشت و فطرت انسانی

چنانکه پیش‌تر گفته شد، خداوند متعال در آیه فطرت (الروم/ ۳۰)، به اصول ششگانه کمال انسانی اشاره فرموده‌است. اینک دیدگاه علامه طباطبائی را در باب فطرت و سرشت آدمی، با

توجه به ضیق مجال، در دو اصل از آن اصول ششگانه واکاوی می‌نماییم: الف) خودشناسی فطری. ب) جهت‌شناسی فطری.

۳-۱) خودشناسی فطری یا سرشت‌شناسی انسانی

علامه طباطبائی سرشت انسانی را با بهره‌گیری از دو منبع عقلی و قرآنی در آثار خویش بررسی کرده‌است. وی در کتاب *الإنسان والعقیده*، با تمسک به برهان عقلی می‌گوید: «در سرشت انسان، حقیقتی به عنوان علم وجود دارد که با بهره‌گیری از آن، ملایم طبع و غیرملایم را تشخیص می‌دهد. آنگاه برای نیل به کمال به دنبال ملایم طبع حرکت می‌کند و از غیرملایم دوری می‌گزیند. البته در سایر انواع موجودات نیز چنین آگاهی فطری وجود دارد که در جای خود، به عنوان سریان علم در جمیع موجودات به اثبات رسیده‌است. لیکن علم موجودات هم‌سنگ سعه علمی نوع انسان نیست؛ همان سان که هیچ مخلوقی سعه وجودی آدمی را ندارد.

با توجه به اینکه حرکت به سوی ملایم و دوری از ناملایم، ارادی است، انسان ناگزیر است که نسبت به امور ملایم طبع خود، صورت‌های ذهنی ویژه و نسبت به غیرملایم صورت‌های دیگر ایجاد نماید. آدمی طبق صورت‌های نخست اراده می‌کند که انجام دهد. این همان وجوب و ضرورت انجام فعل است که انسان اعتبار می‌کند. همچنین، نسبت به غیرملایم عکس آن عمل می‌نماید که آن را حرمت می‌نامیم.

اعتباریاتی که در ارتباط با ملایم طبع و غیرملایم تکون می‌یابند، اصل و اساس هستند که سایر اعتباریاتی مبتنی بر آن‌ها می‌باشند. این گونه اعتباریاتی سبب تشکیل جوامع بشری می‌شوند که متمایز از جمیع انواع موجودات جهان است: «هذا حال الإنسان فی النشئة الطبيعية من التعلق بمعان و همیة المتوسطة بین ذاته و الکمالات الطارئة علی ذاته» (طباطبائی، بی‌تا، الف: ۴۹). سپس در ادامه مطلب می‌فرماید: «حیات انسانی آدمی تا وقتی است که خود را فراموش نکرده باشد: فإذا نسی نفسه و وقع فی غیرها، وقع فی الضلال فلا یعمل منه سمع و لا لسان و لا بصر فهو فی الظلمات لیس بخارج منها» (همان: ۵۸).

علامه طباطبائی خودشناسی فطری را با تمسک به بسیاری از آیات و بهره‌جویی از منبع قرآنی نیز بررسی کرده‌است که ذیلاً به نمونه‌هایی از نحوه بیان ایشان در باب معرفی فطرت و سرشت آدمی اشارت می‌رود. وی ذیل آیه ﴿فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (الروم/۳۰)، گفت: این آیه بیانگر آن است که خداوند خمیرهٔ جمیع انسان‌ها را خداجو و کمال‌جو آفرید و کمال جز در مسیر دین میسر نگردد. بدیهی است که هر موجودی به حسب ظرفیت وجودی خویش مفضول به کمال‌جویی است، لیکن "کمال کل شیء بحسبه". چه با توجه به نحوه وجود، کمالات جمیع انواع مخلوقات، حتی فرشتگان مقرب محدود به حدی معین است، ولی با توجه به نحوه وجودی آدمی که خلیفه‌الله است و هویت و ماهیت نامتناهی ظلی دارد، مطابق فطرت انسانی در پی کمالات نامتناهی است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱۶: ۱۷۹).

علامه ذیل آیه ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ﴾ (الحدید/۸)، گفت: خداوند متعال در این آیه با استفهام توییخی آدم را مخاطب قرار داده که چرا از خودشناسی فطری دور افتاده‌است و نسبت بدان بی‌توجه مانده‌است. اخذ میثاق، همان نیروی خودشناسی و خداشناسی فطری است که خداوند طبیعت آدمی را همراه آن آفریده‌است. با توجه بدین نکته می‌فرماید: «لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ» که اسم رب را به جای دیگر اسماء، مثل خالق، باری، مُبدع و غیره به کار برد. چون می‌خواهد بفرماید که خداوند استعداد خودشناسی و خداشناسی را در هر انسانی قرار داد تا با بهره‌مندی از آن، به دین توجه نماید. خداوند با این کار، آدمی را تربیت می‌کند و او را به سوی کمال مطلوبش هدایت می‌فرماید. بخشی‌هایی از سخنان علامه چنین است: «المراد بالميثاق المأخوذ، هو الذي تدلّ على شهادتهم على وحدانيته ورسالة رسوله. قوله تعالى: ﴿لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ﴾، تلويح إلى علة توجه الدعوة كأنه قيل: يدعوكم لتؤمنوا بالله لأنه ربكم يجب أن تؤمنوا به» (همان، ج ۱۹: ۱۵۲).

همچنین، ذیل آیه ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (الشمس / ۹-۱۰) می‌گوید:

«خداوند بعد از یازده قسم فرمود: انسان به گونه‌ای آفریده شده که خودشناسی او منجر به تکامل و نیل به غایت و هدف مطلوب وی می‌گردد. فعل "زَكَّاهَا" از مصدر

تزکیه به معنی رشد دادن است. مقصود رشد انسان با توجه به دین‌گرایی فطری اوست که از جانب خداوند با فطرت و سرشت انسان عجین شده‌است که منشاء الهام تقوا و فجور است. نکته قابل توجه در این آیات آنکه فعل "دَسًا"، از ریشه "دَس" می‌باشد که یکی از دو سین به یاء بدل شده‌است. "دَس" به معنی نمان ساختن چیزی است که بدو توجه نکنند. بنابراین، انسان‌هایی که به فطرت انسانی الهی توجه نکرده‌اند و آن را زیر پا نهاده‌اند، کارشان به خیبوت از نیل به کمال مطلوب منتهی می‌گردد. طبق مضمون این آیه، فطرت هیچ گاه نمی‌میرد، بلکه نادیده گرفته می‌شود» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۲۰: ۲۹۸).

بخشی از عبارات علامه جنین است: «التعبیر بالتزکیة و التدسیة عن إصلاح النفس و افسادها مبتن علی ما يدلّ علیه آیه ﴿فَالْتَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، مِنْ أَنْ كَمَالَ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ مَلْهُمَةٌ بِحَسَبِ الْفِطْرَةِ يَعْنِي أَنَّ الدِّينَ وَهُوَ الْإِسْلَامُ فِطْرِيٌّ لِلنَّفْسِ» (همان).

همچنین، ذیل آیه ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ (الأعراف/۱۷۲) می‌گوید:

«مراد آیه این است که خداوند جمیع انسان‌ها را فطرتاً همراه با علم حضوری برای خودشناسی انسانی آفرید که لازمهٔ مراجعه به آن، علم و آگاهی فطری خداشناسی است. با توجه بدین نکته، خداوند متعال به دنبال اِشهاد بر خود- خودشناسی فطری- می‌فرماید: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾. چون انسان با توجه به اِشهاد نفس، هیچ شبهه و تردیدی در پروردگار خویش نداشت، اعتراف به خالق و پروردگار خود کرد و «بلی» گفت؛ به بیان دیگر، طبق مضمون این آیه، خودشناسی فطری، سرشت انسان است که منجر به خداشناسی و به دنبال آن، منجر به دین‌شناسی می‌شود، البته هر سه یک حقیقت است که اختلاف در تقدم رتبی است (ر.ک؛ همان، ج ۸: ۳۰۸). طبق سخن علامه، خداشناسی نه تنها لازمهٔ سرشت و فطرت انسان است، بلکه ذاتی آدمی است و به عبارت دیگر، نه تنها ذاتی باب برهان، بلکه ذاتی باب ایساغوجی است» (همان).

سپس در تکمیل مطلب می‌فرماید:

«فالإنسان يشاهد من نفسه أن له رباً يدبر أمره فقوله تعالى: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، بیان ما أشهد علیه و قوله: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، اعتراف منهم بوقوع الشهادة وما شهدوه؛ فمعنى الآية:

إِنَّا خَلَقْنَا بَنِي آدَمَ وَ أَوْقَفْنَا هَمَّ عَلَي مَرْبُوبِيَّتِهِمْ لَنَا فَاعْتَرَفُوا قَائِلِينَ: بَلَى شَهِدْنَا أَنَّكَ رَبُّنَا: خلاصه معنی اینکه طبق این آیه، خداوند انسان را آفرید و خداشناسی را ذاتی ایشان قرار داد، به گونه ای که همگان با توجه به خودشناسی فطری و سرشت خود، اعتراف به شناخت پروردگار خود دارند» (همان).

نکته شایان توجه در این آیه آن است که خداوند در باب خلقت نوع انسان و اخذ میثاق خداشناسی که نتیجه خودشناسی ذاتی و فطری اوست، به جای اسم الله، اسم ربّ به کار برد. اسم ربّ نشانگر هدایت ذاتی و فطری انسان است. با توجه به این نکته، خداوند در هدایت عامه عموم مخلوقات از زبان موسی می فرماید: ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه/ ۵۰) و در سوره اعلی می فرماید: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى﴾. معنی تسویه، همان نوع خلقت و سرشت و فطرت آدمی است.

علامه طباطبائی ذیل آیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (البقره/ ۳۰) نیز همین مطلب را ژرف تر در دو تفسیر خود تحقیق کرده است. در تفسیر المیزان می گوید:

«خلافت عبارت از قرار گرفتن موجودی به جای دیگری، به گونه ای که خلیفه جمیع شئون مستخلف عنه را داشته باشد، و گرنه خلیفه نخواهد بود. بدیهی است که خداوند در ذات خود متّصف به صفات جمال و کمالات نامتناهی ذاتی، بسان علم، حیات و قدرت است. پس انسان که خلیفه الله می باشد نیز در سرشت خود چنین است؛ یعنی نامتناهی ظلّی در مقابل نامتناهی ذاتی است که آیت و نشانگر و خلیفه اوست» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۱۵).

سپس می گوید:

«با توجه بدین نکته، خداوند در پاسخ به شبهه فرشتگان می فرماید: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، و به دنبال آن، کمالات آدم را به فرشتگان می نمایاند و می فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ (البقره/ ۳۱). بدیهی است که معنی تعلیم اسماء نوع خلقت انسان است که همراه با علم آفریده شده است. همچنین، واضح است که خلافت الهی منحصر به شخص حضرت آدم نبوده، بلکه مقصود جمیع افراد

انسان هاست. آیات ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ...﴾ (یونس/۱۴) و ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...﴾ (النمل/۶۲)، این مطلب را قطعی می‌سازد. به هر روی، تعلیم جمیع اسماء بر آدم به گونه‌ای بود که فرشتگان را بدان راهی نبود، و گرنه تکریم محسوب نمی‌شد. مقصود از تعلیم اسماء فراتر از تعلیم لغات است که با آن‌ها اشیاء را توان شناخت. آنچه مسلم است، آدم با دارا بودن علم اسماء، شایستگی خلیفگی الهی را به دست آورد. علم به اسماء، کشف حقایق اعیان مسمیات نامتناهی است که از عهده موجود نامتناهی ظلی، یعنی انسان برمی‌آید و با توجه به محدودیت مرتبه فرشتگان، کشف این حقیقت از عهده آنان خارج می‌باشد. با توجه بدین نکته، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (البقره/۳۳) که اضافه غیب به "السموات" لامیه است و حاصل آن اینکه علم اسماء از امور غیبیه‌ای است که فوق نشئه جهان موجود است و آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ: خزائن غیب الهی که سرمنشاء همه چیزهاست﴾ (الحجر/۲۱)، بدین مطلب اشارت دارد. بنابراین، معلوم می‌شود که آدم، حقایق جهان هستی را در مرتبه‌ای برتر از جهان که همان خزانه علم الهی است، فهم نموده که فرشتگان را بدان راهی نبوده است و آیه ﴿لَا عِلْمَ لَنَا﴾ بدین نکته تصریح دارد» (همان: ۱۱۶-۱۱۹).

علامه همین مطلب را ذیل همین آیه در تفسیر دیگر خود با استناد به احادیثی از معصوم بیان نمود. بخشی از سخنان وی در آن تفسیر چنین است:

«علمی که با انبیا آدمی برای فرشتگان حاصل آمد، نه آن علمی بود که خداوند به آدم آموخته بود و با توجه به آن دانش خاص، شایستگی خلیفگی خدا را به دست آورده بود. فرشتگان با توجه به محدودیت وجودی خود به هیچ روی به آن علم توان دست یافتن ندارند، بلکه آن علم نامتناهی، با توجه به نوع خلقت انسان، فقط برای انسان میسر است» (طباطبائی، بی تا، ب: ۱۰۱).

همچنین، علامه مسئله نوع خلقت و سرشت آدمی را با استناد به آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ (الأحزاب/۷۲) اثبات نمود و نتیجه گرفت که خودشناسی فطری منجر به خداشناسی و پیروی از دستوره‌های دینی می‌شود. وی در این باب می‌فرماید:

«امانت به چیزی گویند که نزد کسی به عنوان ودیعه گذارند که آن کس لازم است که آن را ادا نماید. حمل امانت که جمیع موجودات جهان از حمل آن ناتوان بودند، به مطلق انسان نسبت داده شد، نه انسان خاص. از سیاق این آیات معلوم می‌شود که مقصود از امانت، همان ولایت الهی و مقصود از عرضه امانت، ارتباط آن با نوع خلقت موجودات جهان است و مقصود از نپذیرفتن، ناشایستگی با توجه به نحوه خلقت آنهاست و مقصود از ولایت الهی، قوانین دین اسلام است که با پذیرش و عمل به آن، انسان به کمالاتی دست می‌یابد که هیچ مخلوقی بدان راه ندارد. آیه ﴿يُعَذِّبُ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الأحزاب/۷۳) مؤید این مطلب است. چون منافق و مشرک ادای امانت نکرد، از این رو، به کمالات مطلوب انسانی دست نیافت، لیکن مؤمن ادای امانت کرد و به کمالات مطلوب انسانی دست یافت. عبارت ﴿يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ تصریح بر این مطلب دارد، چون توبه خداوند همان توجه او به مؤمنان و افاضه لطف و رحمت ویژه به آنان است که با الطاف الهی به کمال مطلوب دست می‌یابند» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱۶: ۳۴۸-۳۵۲).

البته در باب حمل امانت و حقیقت امانت، سخنان بسیاری از علمای تفسیر و عرفان نقل گردیده که این نوشته مختصر را گنجایش بیان آن نیست. امام خمینی^(ره) در آثار خود سخنان بسیار ژرفی در این باب دارند که بخشی از آن چنین است:

«ممکن است مقصود از امانت معروضه که انسان با توجه به مقام ظلومیت و جهولیت خود آن را حمل نمود و دیگر مخلوقات از حمل آن ناتوان ماندند، مقام اطلاقی ذاتی آدمی باشد، چون آسمانها و غیر آنها همگی محدود به حدی هستند و لازمه محدودیت، إباء و ناتوانی حمل حقیقت نامتناهی است. بنابراین، ظلومیت انسان عبارت از نامتناهی ظلّی بودن او و جهولیت او، مقام فنای از فناست که هر دو لازمه حقیقت انسانی است: "و اما الإنسان بمقام الظلوميّة الّتی هی التّجاوز عن قاطبة الحدودات و الجهوليّة الّتی هی الفناء عن الفناء، قابل لحمل الأمانة" (موسوی خمینی، ۱۳۷۲: ۵۶).

علامه طباطبائی ذیل آیه ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (الإسراء/۷۰) نیز فضیلت ذاتی و فطری، انسان را بسان آیات فوق، در سایر آیات نیز تحقیق کرده است و گفته است:

«سیاق این آیه نیز دلالت به نوع خلقت و سرشت او دارد و بیانگر آن است که خودشناسی فطری انسان منجر به خداشناسی و دین‌گرایی است که آیات ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ﴾ (الإسراء/۷۱-۷۲) این مطلب را تأیید می‌نماید. چون کرامت ذاتی انسان که همان سرشت و نوع خلقت اوست، نتیجه‌اش یا عمل به دستوره‌های الهی است که طبق فطرت سالم بشری می‌باشد و یا نادیده گرفتن فطرت و دنباله‌روی از هواهای نفسانی است. دو آیه بعد از آیه تکریم نیز بیانگر همین نکته است» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۱۶۷).

علامه این مطلب را از آیات ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ (التین/۴-۵) نیز همانند آیات امانت و تکریم استظهار کرد و گفت: «مقصود از احسن تقویم آن است که نوع خلقت انسان از جمیع جهات بهترین خلقت است، لیکن با خروج از فطرت و نادیده گرفتن ندای آن به پست‌ترین مرتبه سقوط می‌کند» (همان، ج ۲۰: ۳۲۰).

۲-۳) جهت‌شناسی فطری (یا سرشت همراه تعیین سرنوشت)

از مجموعه سخنان پیشین، دو نکته مشخص شد که با توجه به آن دو نکته کیفیت سرنوشت انسان نیز مشخص می‌شود. نخست اینکه گفته شد که انسان با سرشت الهی و خداجویی آفریده شده که خودشناسی او عین خداشناسی وی بوده که منجر به دین‌شناسی و پیروی از دستوره‌های دینی است. دودیکر آنکه ماهیت انسان به نحو نامتناهی ظلّی آفریده شده است و ابعاد نامتناهی دارد. بنابراین، فطرت و حقیقت سرشت انسانی مساوق با آزادی و انتخاب‌گری است که سرنوشت خویش را خود رقم می‌زند. اینک دیدگاه علامه طباطبائی را در این باب به اختصار واکاوی می‌نماییم.

دیدگاه علامه در باب سرنوشت آدمی، ذیل آیات حمل امانت (الأحزاب/۷۲)، تکریم انسان (الإسراء/۷۰)، به ویژه آیه مربوط به خلیفگی انسان (البقره/۳۱) و مانند آن‌ها معلوم گردید. وی ذیل آیه خلافت گفت که خلیفه الله است و متصف به جمیع صفات اوست. بدیهی است که از جمله صفات خداوند، اختیار است. پس انسان نیز مختار است و سرنوشت خویش را خود رقم می‌زند. به قول مولوی بلخی:

اختیارش اختیار ما کند امر شد بر اختیاری مستند
اختیارش اختیارت هست کرد اختیارش چون سواری زیر گرد
(مولوی بلخی، ۱۳۶۸، د: ۵؛ ب: ۳۰۸۵).

بدیهی است که اختیار و انتخاب‌گری آدمی در طول اختیار و اراده خداوند است که همین نکته وجه تمایز اختیار به باور شیعه است. معنی این سخن آن است که خداوند انسان را مختار آفرید و اراده فرمود که او مختار باشد و سرنوشت خویش را خود تعیین نماید. بدیهی است که اراده خداوند تغییر نکند، چون «لا رَادَّ لِإِرَادَتِهِ». بنابراین، انسان در مختار بودن، مجبور و مفطور به آن است که این گونه اجبار، عین اختیار و تأکید آن می‌باشد که «الإجبار بالإجبار بالاختیار لا ینافی الإختیار» (ر.ک؛ بیات، ۱۳۸۷: ۱۸۰).

علامه ذیل آیه ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (الکهف/۲۹)، گفت: با توجه به مضمون این آیه، انسان خود سرنوشت خویش را رقم می‌زند. آدمی یا مطابق ندای فطرت و سرشت انسانی عمل می‌کند و راه کمال و سعادت را پیش می‌گیرد که نتیجه‌اش، نیل به کمالات بهشتی است که خداوند فرمود: ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ﴾ (الکهف/۳۱). یا آنکه فطرت انسانی را زیر پا گذارد و به ندای آن پاسخ ندهد که گرفتار کیفر شود که خداوند فرمود: ﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا﴾ (الکهف/۲۹)؛ «فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَى الْمَنْزِلَتَيْنِ شَاءُوا» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱۴: ۲۰۹).

همچنین، ذیل آیه ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان/۳)، گفت: «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». اولاً این آیه دال بر آن است که انسان برای نیل به کمال مطلوب انسانی باید راه

دین، یعنی شریعت اسلام را برگزیند. ثانیاً دلالت بر آن دارد که خداوند او را آزاد آفریده که توان انتخاب راه شکر- راه حق - و راه کفر را دارد. پس انسان با اختیار خویش سرنوشت خود را رقم می‌زند و اینکه خداوند در آخر این سوره فرموده است: ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (انسان/۳۰). تأکید این انتخاب‌گری می‌باشد که اراده و اختیار انسان در طول اراده خداوند است. بنابراین، خداوند اراده فرموده که آدمی با انتخاب خود، کار انجام دهد و سرنوشت خویش را تعیین نماید: «سیاق هذه الآية يفيد تعلق مشيئة بمشيئة العبد لا بفعل العبد الذي تعلقت بمشيئة العبد» (همان، ج ۲۰: ۱۲۳).

در ادامه می‌گوید: «در این آیه، مقصود از هدایت، نوع خلقت و سرشت آدمی است که خداوند در آیه ﴿فَالْتَمَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (الشمس/۸)؛ و نیز آیه ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (الروم/۳۰) و مانند آن‌ها بدین نکته اشارت فرموده است: «الهداية اعلام منه تعالى أن للإنسان هداية فطرية بسبب نوع خلقتة و جهز به وجوده بالهام من الله و معها هداية قولية من طريق الأنبياء و إنزال الكتب و تشريع الشرائع الإلهية» (همان).

سپس می‌گوید: «شایان ذکر آنکه این هدایت فطری و انتخاب‌گری در جمیع افراد آدمی یکسان است، لیکن گاهی عده‌ای از آدمیان به سبب عروض حالات ناپسند برخاسته از هواهای نفسانی و دنیاخواهی، ندای فطرت را اجابت نمی‌کند و آن را نادیده می‌گیرد و در نتیجه، به راه ضلالت و گمراهی می‌افتد» (همان: ۱۲۴).

علامه ذیل آیه ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (الروم/۳۰) می‌گوید: «مقصود از دین در این آیه، با توجه به "ال" عهد ذهنی، دین اسلام است و مقصود از "الناس"، با توجه به اسم جنس جمعیه مُخَلَّایِ به "ال"، جمیع افراد آدمیان است و با توجه به اینکه خداوند فرمود: "لا تبدل لخلق الله"، توجه به دین برای نیل به کمال مطلوب انسان از آن رو که انسان است، تنها راه و صراط مستقیم است. لزوم توجه به دین با اینکه آدمی در انتخاب‌گری آزاد است، حالت ارشادی دارد. این لزوم از منصوب بودن کلمه فطرت فهمیده می‌شود که منصوب به فعل مقدر از باب اغراء است؛ یعنی "الزم الفطرة إلى الدين". نکته شایان

ذکر آنکه این الزام ارشادی، منطبق با فطرت و کیفیت خلقت انسان است که الزام ارشادی بیانگر زبان فطرت بشری است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۷۴ ج ۱۶: ۱۷۹).

ممکن است به سخنان اخیر علامه طباطبائی اشکال وارد شود و گفته شود که دین اسلام قوانین مترقی برای زمان ظهور خود ارائه کرده، لیکن با توجه به تغییر زمان و تکامل جامعه بشری، چگونه ممکن است توجه به دین و عمل به جمیع آورده‌های آن برای همیشه مفید به حال جمیع انسان‌ها در همه اقطار و اعصار باشد! در کل، پاسخ این شبهه آن است که احکام دین دو چهره دارد و قوانین آن به دو گونه زیر است:

۱- قوانین ثابت که مطابق فطرت بشر است و خداوند این گونه قوانین را مناسب سرشت و طبیعت انسانی قرار داده است. این قوانین شبیه برخی از کارهای حیاتی انسان است و پیوسته ملازم اوست؛ مثل نفس کشیدن که ملازم حیات بشر است. بدیهی است که برای آدمی در نشئه دنیایی هیچ گاه زمانی فراترسد که انسان بی نیاز از تنفس باشد. بخشی از احکام دین اسلام نیز چنین است؛ مثل تهذیب اخلاق، کمک به ستم دیدگان، نوع دوستی، تشکیل خانواده، دفاع از کشور و... بدیهی است که هیچ زمانی فراترسد که آدمی بی نیاز از تهذیب اخلاق باشد و یا دفاع از خود، خانواده و کشور را لازم نداند.

۲- بخشی دیگر از قوانین دین اسلام متغیر با تغییر اعصار، ازمنه و امکانه است. این بخش از احکام اسلام از احکام ثابت تبعیت می کند و با توجه به آن متکون می گردد؛ مثلاً طبق آیه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (الأنفال/ ۶۰)، حفظ اقتدار و دفاع از گیان کشور و خانواده، واجب و لازم است. بدیهی است که این حکم، ثابت و لایتغیر است که در هیچ زمین و زمانی آدمی بی نیاز از دفاع نیست و نخواهد بود؛ چراکه مساوی با حیات انسان است، لیکن نوع حفظ اقتدار، متغیر است و مثلاً در زمان نزول قرآن، با شمشیر، اسب، شتر و مانند آن‌ها بود، ولی امروزه با سلاح پیشرفته مدرن و فوق مدرن میسر است.

استاد مطهری در باب جاودانگی دین می گوید:

«دین، برخاسته از ساختمان طبیعی انسان است و هر پدیده‌ای که خواست طبیعی بشر باشد، جاودان خواهد بود. چون امور طبیعی بسان امور اعتباری نیستند که انسان از آن‌ها دست بردارد. به فرض در این گونه خواسته‌ها، اگر جلوی یک نسل را بگیرند، نسل دیگر بشر آن را دنبال خواهد کرد؛ مثلاً در اوایل تکوین ایده کمونیستی، از تشکیل خانواده جلوگیری می‌کردند و آن را برای جامعه کمونیستی مضر می‌دانستند. لیکن این ایده در دنیا نتوانست جای خود را باز کند، چون مخالف فطرت و خواست طبیعی انسان بود» (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۳: ۳۸۵).

حضرت امیرالمؤمنین علی^(ع) به این نکته اشاره کرده، می‌فرماید: خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری فرستاد تا پیمانی را که در نهاد بشر با دست خلقت قرار داده، از مردم بخواهند که بدان پیمان وفا کنند و عقول نهفته در نهاد انسان را به جانب بالندگی حرکت دهند: «فبعث فیهم رسلاً و اتر إلیهم انبیاءه لیستأذوهم میثاق فطرتهم و یثیروا لهم دفائن العقول» (نهج البلاغه / خ ۱).

آیت‌الله شاه آبادی در این زمینه می‌گوید:

«انسان از آن رو که به خود عشق می‌ورزد، به دین عشق می‌ورزد، چون کمالات فطری خود را در پیروی از دین می‌یابد. بنابراین، رو کردن به دین، همان لزوم اقامه وجه به جانب دین برای تحصیل کمال انسانی می‌باشد. اگر انسان غرق در کمالات محسوس دروغین نشود، هیچ گاه عمل به قوانین دین را ترک ننماید. در کل، انسان با وجه روح در مرتبه ایمان قرار می‌گیرد و مجلای صفات الهی می‌شود و با وجه سرّ، فانی در اسماء و صفات باطنی می‌گردد و به مقام حق‌الیقین نایل می‌شود و با وجه خفی و اخفی، مظهر تجلیات ذاتی می‌گردد و به مرحله فنا فی ذاتی و فناء عن الفناء دست می‌یابد» (شاه‌آبادی، ۱۳۶۰: ۲۷).

علامه طباطبائی در کتاب *الانسان والعقیده* باز هم در این باب می‌گوید:

خداوند در تعریف انسان، ایمان و تقوا را اخذ فرموده، می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ (یونس/۶۳). تقوا به معنی خودداری از انجام اعمالی است که موجب غضب خدا می‌شود. بدیهی است که تقوا به دنبال ایمان تحقق می‌یابد؛ چه لازمه ایمان کامل، عمل طبق

دستورهای الهی است که به واسطه پیامبران به بشر ابلاغ گردیده است. خداوند در آیه ﴿لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (النساء/۶۵) به این نکته اشاره فرمود. تسلیم در برابر کسی، یعنی فنای اراده در اراده او. بدیهی است که کمال نهایی انسان، فنای سه گانه وی در برابر خداوند است؛ یعنی "التوحيد الفعلى و الإسمى و الذاتى، فالإنسان فى سيرة إلى الحق سبحانه يعبر من جميع مراتب الأفعال والأسماء والذوات حتى ينال التوحيد الثلاثة و لا يبقى له إسم و لارسم والمُلْك يومئذ لله". در کل، انسان وقتی به کمال غایی خود دست می یابد که طبق سرشت خود در طریق دین حرکت کند و به درجات برین دین نایل گردد و چنان غرق در خداشناسی شود که به هیچ چیز جز خواست خداوند توجه نکند، حتی به هستی خود ننگرد و فقط اراده خدا را در همه چیز و همه حال حاکم بیند» (طباطبائی، بی تا، الف: ۲۶۱-۲۶۲).

نتیجه گیری

در این مقاله سه نتیجه کلی حاصل آمد:

- ۱- از نظر علامه طباطبائی، در نوع خلقت و سرشت انسان، خداشناسی اخذ شده است؛ به گونه ای که خودشناسی لازمه فطرت و یا مقوم ماهیت انسان می باشد - ذاتی باب برهان یا ایساغوجی - و خداشناسی مستلزم دین شناسی است. با توجه بدین نکته، خداوند در آیه فطرت، انسان را حنیف و دین گرا معرفی نمود و فرمود: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ (الروم/۳۰).
- ۲- فطرت و سرشت آدمی عین آزادی اوست؛ چرا که ماهیت او مقید به هیچ حدی و قیدی نیست، بلکه نامتناهی ظلی است که با دست قدرت نامتناهی ذاتی آفریده شده است. انسان خلیفه الله و جامع جمیع صفات خداوندی است؛ از جمله صفات الهی، مختار بودن ذات حق تعالی است. پس انسان نیز ذاتاً مختار آفریده شده است. اختیار او عین ماهیت و خلقت اوست؛ چنانکه نمی تواند مختار نباشد، چون اراده خداوندی آن است که او مختار باشد و اراده حق تعالی تغییرناپذیر می باشد؛ یعنی انسان مختار بالاجبار است.

۳- با توجه به صفت اختیار، آدمی توان انتخاب راه دین و نیز راه غیر دین را دارد، لیکن سرشت او خواهان دین‌مداری و عمل به قوانین دینی است؛ چراکه با انتخاب این راه، نیل به کمال غایی انسانی برایش میسر است. لیکن گاهی با عروض حالات نفسانی و توجه به لذات زودگذر حسّی، ندای سرشت و فطرت را نادیده می‌گیرد و فطرت را زیر پا می‌گذارد و در نتیجه، در دنیا و آخرت گرفتار عقوبات می‌گردد که آیه ﴿ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴾ (الشمس/۸-۱۰) بدین نکته تصریح دارد.

منابع و مأخذ

قرآن مجید.

بیات، محمدحسین. (۱۳۸۷). *ارتباط افکار مولوی و عطار*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه دهخدا.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۹۰). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت - لبنان: دار احیاء التراث العربی.

شاه‌آبادی، محمدعلی. (۱۳۶۰). *رشحات البحار*. تهران: نشر نهضت زنان مسلمان.

شریف‌الرّضی، محمدبن حسین. (بی‌تا). *نهج‌البلاغه*. طبع صبحی صالح. قم: دارالهجرة.

طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۷۵). *المیزان فی تفسیر القرآن*. قم: انتشارات جامعه مدرسین.

_____ . (بی‌تا). الف. *الإنسان والعقیده*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

_____ . (بی‌تا). ب. *البيان فی الموافقة بین الحدیث و القرآن*. لبنان - بیروت: دارالتعاریف.

_____ . (۱۳۸۷). *تعالیم اسلام*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.

قرشی، سیدعلی اکبر. (۱۳۸۱). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الإسلامية.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۲). *مجموعه آثار استاد مطهری*. تهران: انتشارات صدرا.

موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۲). *مصباح الهدایة إلی الخلافة والولاية*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.

مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۸). *مثنوی معنوی*. تهران: انتشارات طلوع.

